

درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

تاریخ: ۶ مهر ۱۳۹۹

مصادف با: ۹ صفر ۱۴۴۲

جلسه: ۶

موضوع کلی: قاعده جبّ

موضوع جزئی: ادله قاعده _ دلیل دوم: روایات

﴿اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِيْنَ وَاللّٰعْنُ عَلٰى اَعْدَائِهِمْ اٰمِيْنَ﴾

بحث در ادله قاعده جبّ بود. دلیل اول جلسه گذشته ذکر شده و فی الجمله دلالتش بر این قاعده پذیرفته شد. هر چند بعضی از دوستان نسبت به بعضی از جهاتش اشکالاتی داشتند.

دلیل دوم: روایات

دلیل دوم روایاتی است که در این مورد هم در جوامع روایی شیعی و هم در جوامع روایی اهل سنت ذکر شده است. اجمالا ما این روایات را می‌خوانیم هر چند در گذشته به نوعی اشاراتی به قضایایی که در این روایات شده داشتیم. اما خود این روایات باید خوانده شود و البته بررسی سندی و دلالتی آن را انشاءالله بعد از نقل این روایات خواهیم داشت.

سوال:

استاد: بله این آیه و بعضی دیگر از آیات ممکن است که مورد استناد قرار بگیرد ولی نهایتش این است که در آن مورد و موضوع خاص مسئله را ثابت می‌کند. و الا غیر از این آیه، آیه دیگری که عمومیت داشته باشد نداریم. چون هیچ لفظ و واژه ای که دلالت بر عمومیت کند در آن نیست.

سوال:

استاد: به چه دلیل شما می‌فرمایید؟ می‌گوید «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ»، در این آیه بحث در آمدن اسلام نیست.

سوال:

استاد: خیر اصلا به این قاعده اشاره ندارد. عرض کردم اگر هم باشد فقط در خصوص نکاح است. شما می‌خواهید بفرمایید که ربطی به مسئله اسلام کافرین ندارد، می‌خواهد در حقیقت یک حکمی که در گذشته بوده را بگوید ملغی است. پس به این معنا، ارتباطی هم با این مسئله ندارد.

سوال:

استاد: خیر آن اصلا در مقام بیان غفران گناه نیست. می‌گوید دیگر این کار را نکنید.

سوال:

استاد: خیر، ببینید این حکم اصلا تا به حال نبوده است. در اسلام هنوز چنین حکمی بیان نشده است؛ قبلا هم که بوده ممکن است یک امر عرفی بوده یا باز مانده یهودیت و نصرانیت و یا حتی در بین خود مشرکین بوده باشد. این لزوما به شرایع سابق هم مربوط نیست و ممکن است در بین خود اقوام و ملل هم این کار رایج نبوده باشد.

سوال:

استاد: بله منظور این است که در اسلام تشریح شد یا امضاء شد ولی اینکه در گذشته هم بوده، دو وجه می‌تواند داشته باشد. یکی اینکه یک امر عرفی بوده است مانند وقتی که می‌گوییم لکل قوم نکاح. بالاخره از نظر عرف یک آداب و رسومی وجود داشته است. بعضی از امور سببیت برای نکاح داشته و بعضی هم نداشته است. مثلا نکاح مجوسی با مادر و خواهر که در عرف آن‌ها نکاح است. در بعضی از روایات دارد که کسی می‌گوید با امام صادق (ع) می‌رفتیم و شخصی گفت فلانی زنا زاده است و امام ناراحت شد و دیگر ارتباطش را با آن فرد قطع کرد چون بالاخره در قوم خودشان این نکاح محسوب می‌شده است. گاهی یک چنین وضعی است، یعنی در یک قومی به عنوان نکاح محسوب شده است. یکبار هم مسئله قوم نیست و در یک شریعتی وارد شده است. این چیزی که در اینجا می‌فرماید ممکن است در نزد شرایع سابقه فحشا و عمل ناشایستی محسوب می‌شده اما نزد آن قوم اینچنین نبوده است. نزد آداب و رسوم جاهلیت اینطور نبوده است. مثلا حرمت نکاح با نساء آباء در شرایع قبل هم بوده است، اما آیا نزد خود آن‌ها هم فحشا شمرده می‌شده؟ این معلوم نیست. اینکه ما می‌گوییم در اسلام آمده، یعنی به عنوان امضاء یک حکمی که در شرایع سابقه هم بوده است اما در دوره جاهلیت ما نمی‌دانیم اینچنین بوده است یا خیر.

سوال:

استاد: بله غفران نسبت به این ممکن است. عرض کردم که اگر هم دلالت داشته باشد فوقش این است که در خصوص نکاح است بر خلاف این آیه که ما موصوله آمده و از آن عمومیت استفاده می‌شود. در اینجا بحث غفور هست، ولی غفور نسبت به همان کاری که می‌کردند. اگر فی الجمله اصل مشروعیت و اعتبار را بخواهیم از این آیه استفاده کنیم، ممکن است بشود، اما عمومیت قطعاً ندارد. یعنی ما نمی‌توانیم این را به غیر از نکاح تسری بدهیم.

سوال:

استاد: اینجا می‌گوید: «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ»، یعنی اصل کفر را می‌گوید. ولی این آیه ای که شما می‌گویید اینچنین نیست و می‌گوید این کار را نکنند پس یعنی فقط در خصوص همین مورد است.

سوال:

استاد: آن دیگر استدلال به آیه نیست.

سوال:

استاد: بالاخره این ضمیمه می‌شود. شما به چه ملاکی می‌خواهید الغاء خصوصیت بکنید؟

سوال:

استاد: این مجوز الغاء خصوصیت هست؟ از کجا می‌فرمایید که آن نکته عقلایی در اینجا وجود دارد؟ می‌فرمایید این آیه به ضمیمه آن امر عقلایی مسئله را ثابت می‌کند ولی این دیگر استدلال به آیه نیست.

سوال:

استاد: می‌توانید اینطور هم بگویید. این دیگر دلیلی است که ما بعدا باید ببینیم به عنوان سیره عقلا می‌توانیم به آن تمسک کنیم یا خیر. اینکه بنا و روش عقلا بر این است که قانونی که جدیدا جعل می‌شود عطف به ما سبق نمی‌شود و ارتباطی با بحث ما ندارد.

سوال:

استاد: خیر منظور شما ابهام دارد. یکبار می‌گویید روش و سیره عقلا این است که قانون عطف به ما سبق نمی‌شود، این فقط برای قوانینی است که تاریخشان جدید است. این نه تنها در مورد کفار بلکه در همه جا چنین است.

سوال:

استاد: همین که نادیده گرفتن گذشته برای ترغیب و تشویق است، می‌تواند مبتنی بر همان روش و سیره عقلا باشد. ولی فرض این است که ما بحثی که در اینجا می‌کنیم، می‌گوییم این کفار از اول تکلیف به توحید داشته‌اند، نباید مشرک می‌بودند؛ نه اینکه این قانون الان برای آن‌ها باشد، بلکه از همان موقع مکلف به فروع بودند. پس قانون از الان برای این‌ها جعل نشده است. لذا این نکته این است که شما می‌فرمایید که ما بگوییم سیره و روش عقلا این است که قانون را عطف به ما سبق نمی‌کنند به اینجا ارتباط ندارد. ولی سیره یک بیان دیگری دارد که بنده عرض می‌کنم چون این شاید اینجا خیلی کارایی نداشته باشد.

الف) جوامع روایی شیعه

به هر حال عرض کردیم که این روایات هم در جوامع روایی شیعی و هم در جوامع روایی سنی وارد شده است. در کتاب های شیعه عمدتا در عوالی اللئالی و تفسیر علی بن ابراهیم ذکر شده است که البته خیلی از نظر سندی این دو کتاب اعتبار چندانی ندارند.

در مجمع البحرین این روایت به مناسبتی نقل شده است.

در کتاب بحار الأنوار هم این روایت آمده است.

اما عنوان روایت که به عنوان نبوی شهرت پیدا کرده است، الإسلام یجب ما قبله.

روایت اول

آنچه که در تفسیر علی بن ابراهیم آمده این است: فی تفسیر قوله تعالی و «قالو لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الأرض ينبوعا...» فإنها نزلت فی عبدالله ابن امیه أخی أم سلمة رحمة الله علیها. و ذلك أنه قال هذا لرسول الله بمكة قبل الهجرة فلما خرج رسول الله (ص) إلى فتح مكة استقبله عبدالله ابن أبي أمية فسلم علی رسول الله فلم یرد علیه السلام فأعرض عنه و لم یجبه بشیء و كانت أخته أم سلمة مع رسول الله فدخل إليها و قال یا أختی إن رسول الله قبلَ اسلامَ الناس کلهم و ردّ علیّ اسلامی و لیس یقبلنی كما قبلَ غیری. فلما دخل رسول الله (ص) علی أم سلمة قالت بأبی أنت و أمی یا رسول الله سعدَ بك جمیع الناس الا أخی من بین قریش و العرب ردّت اسلامه و قبلت الناس کلهم. اسلام او را رد کردی و اسلام بقیه را قبول کردی! فقال (ص): یا أم سلمة إن أخاک کذّبنی تکذیباً لم یكذبنی أحدٌ من الناس. هو الذی قال لی لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الأرض... پیامبر به ام سلمه فرمود: که برادر تو به گونه ای مرا تکذیب کرد که هیچ کس مرا اینگونه تکذیب نکرده بود. او کسی بود که این آیه را خواند و به من اینچنین گفت. قالت ام سلمة بأبی أنت و أمی یا رسول الله أ لم تقل إن الإسلام یجب ما کان قبله؟ قال (ص): نعم فقبلَ اسلاماً.^۱

این یکی از آن مواردی است که ما در گزارش های تاریخی اشاره کردیم که این قاعده و این روایت در آنجا بیان شده است و در تفسیر علی بن ابراهیم هم ذکر شده است.

روایت دوم

در مجمع البحرین این قصه نقل شده است که پیامبر فرمود: الإسلام یجب ما قبله، منتهی یک اضافه ای دارد به این صورت: و التوبة تجب ما قبلها من الكفر و المعاصی و الذنوب.^۲

روایت سوم

در بحار یک داستانی را نقل می کند که در مورد قضایای امیرالمؤمنین است: أنه جاء رجلٌ إلى عمر بن الخطاب فقال إنی طلقتُ امرأتی فی الشکر تطليقتاً و فی الإسلام تطليقتین. فما ترى فسکتَ عمر فقال: له الرجل ما تقول؟ قال: كما أنت حتى یجیی علی بنُ أبی طالب. فجاء علی (ع) فقال: قُصَّ علیک قصّتك. فقُصَّ علیه القصة فقال علی (ع): هدمَ الإسلام ما کان قبله هی عندک علی واحدة. امیرالمؤمنین فرمود: این در حقیقت یک طلاق است چون اسلام ما قبل را از بین می برد.^۳

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۶.

۲. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۳۶، ماده جبّ.

۳. بحار، ج ۴۰، ص ۲۳۰، ذیل حدیث ۹، باب قضایای امیرالمؤمنین.

ب) جوامع روایی اهل سنت

در جوامع روایی اهل سنت هم همین تعبیر ذکر شده است.

روایت اول

در حکایت اسلام مغیره بن شعبه که در سیره ابن هشام نقل شده و ابوالفرج اصفهانی هم در الاغانی آن را آورده است.^۱ **أَنَّهُ وَقَدَّ مَعَ جَمَاعَةٍ مِنْ بَنِي مَالِكٍ عَلَى مَقْقُوسٍ مَلِكِ مِصْرَ**. این با یک گروهی از بنی مالک رفته بودند نزد پادشاه مصر. مقوقس در واقع لقب پادشاهان مصر بود. مثل اینکه به پادشاهان روم می‌گفتند قیصر و به پادشاهان فارس می‌گفتند کسری. مصر در آن موقع در واقع تحت سلطه امپراطوری روم بود و مسیحیت در آنجا نفوذ داشتند. پادشاهان مصر هم در واقع تحت سلطه روم بودند و به آن‌ها می‌گفتند مقوقس. مقوقص اسم او نیست بلکه اسمی دیگر دارد مانند اینکه می‌گویند کسری پادشاه ایران. اتفاقاً او کسی است که پیامبر گرامی اسلام به او نامه نوشت و شاید او از روی ترس نپذیرفت اما هدایایی را برای پیامبر فرستاد. از جمله آن هدایا دو کنیز بود. یکی از آن‌ها ماریه قبطیه است که بعد به زوجیت پیامبر در آمد. چون در نامه ای هم که برای او نوشت، آمده بود بزرگ قبط، یا بزرگ قبطیان در مصر. داستان این که در زمان خلیفه دوم جنگی صورت گرفت بماند.

فَلَمَّا رَجَعُوا قَتَلَهُمُ الْمَغِيرَةُ فِي الطَّرِيقِ وَ فَرَّ إِلَى الْمَدِينَةِ مُسْلِمًا وَ عَرَضَ خُمْسَ أَمْوَالِهِمْ عَلَى النَّبِيِّ فَلَمْ يَقْبَلْهُ وَ قَالَ (ص): لَا خَيْرَ فِي قَدْرِ. فَخَافَ الْمَغِيرَةُ عَلَى نَفْسِهِ وَ صَارَ يَحْتَمِلُ مَا قَرُبَ وَ مَا بَعُدَ فَقَالَ (ص): الْإِسْلَامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ.

ابن سعد در طبقات کبری همین داستان و قصه اسلام مغیره بن شعبه را نقل کرده است.^۲

روایت دوم

چند مورد دیگر در روایات عامه و در جوامع روایی عامه ذکر شده است از جمله در مورد برادر عثمان که می‌گوید: **أَنَّ عِثْمَانَ لَمَّا شَفَعَ أُخِيهَ ابْنَ أَبِي سَرْحٍ؟ قَالَ (ص): أَمَا بَايَعْتُهُ وَ آمَنْتُهُ؟ قَالَ: بَلَى وَ لَكِنْ يَذْكُرُ مَا جَرَى مِنْهُ مَعَكَ مِنَ الْقَبِيحِ وَ يَسْتَحْيِي**. می‌گوید بله اسلام آورده، البته در اینجا پذیرفتن و بیعت کردن با او را مطرح کرده و بعد می‌گوید چرا نمی‌آید و می‌تواند؟ می‌گوید این یادش می‌آید آنچه را که بین خودش و شما اتفاق افتاده است و شرم می‌کند از اینکه به حضور شما بیاید. بعد حضرت می‌فرماید: **الْإِسْلَامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ**.^۳

روایت سوم

نظیر این روایت در همان کتاب سیره حلبی در مورد شخص دیگری به نام هبار ذکر شده است.^۴

۱. الاغانی، ج ۱۶، ص ۸۲. سیره نبویه، ج ۳، ص ۳۲۸.

۲. طبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۸۵ و ۲۸۶.

۳. سیره حلبی، ج ۳، ص ۱۰۵.

۴. سیره حلبی، ج ۳، ص ۱۰۶.

در کتاب جامع‌الصغیر طبرانی هم همین داستان آمده که حضرت در آنجا فرمود: الإسلام یجب ما قبله و الهجره تجب ما قبلها.^۱

به هر حال در جوامع روایی شیعی و در جوامع روایی سنی این حدیث نقل شده به حدی که تعبیر مشهور نسبت به این نبوی مطرح شده است؛ به این عنوان که مشهور است و معروف است هم بین شیعه و هم بین سنی «الإسلام یجب ما قبله». در اینجا دو مسئله باقی می‌ماند. یک اینکه آیا این نبوی معتبر است یا خیر از نظر سندی؟ دوم اینکه مفاد و دلالت این چیست؟ که در جلسه آینده باید بررسی شود.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. جامع‌الصغیر طبرانی، ص ۳۶.